

شخصیت‌های تصویری در روایت باستانی نوشته

O سید محمد طلوعی پرازنده

- عنوان کتاب: خاله سوسکه کجا می‌ری؟
- نویسنده: م. آزاد
- تصویرگر: مرتضی زاهدی
- ناشر: ماه ریز
- نوبت چاپ: اول ۱۳۸۱
- شمارگان: ۳۰۰۰ نسخه
- بها: ۴۵۰ تومان



یکی اشک‌انگیز، مثل افتادن خاله سوسکه و آقا موشه در دیگ شوربا، یکی رئالیستی، مثل طلاق و طلاق‌کنی این زوج نامتجانس و یکی با پایان خوش، مثل م. آزاد، سخت است برای داستان از پیش دانسته‌ای، داستان بتراشیم.

زبان عاریتی

در زبان فارسی، کلمه‌ای را که سال‌هاست استفاده نمی‌شود، می‌توان به راحتی در متن آورد و همه را ارجاع داد به فرهنگ لغات. مثلاً اگر م. آزاد، برای «عنکیوت» از «کارتونک» استفاده کرده و پانویس داده، حتی می‌توانست از «ابراکایا» استفاده کند و پانویس بدهد، کسی هم نمی‌تواند یخه مؤلف را بگیرد که این کلمه مهجور را پدر و مادر بچه هم نمی‌دانند، چه برسد به او. اصلاً مگر کتاب را برای کودک می‌نویسند؟

اما زبان که به عنوان عنصر اولیه متن، همیشه در کار کودک لحنی آسان گیر دارد و بر رسانگی‌اش تأکید می‌شود، در روایت م. آزاد وجوهی متفاوت دارد. زبانی نه مفخم، اما مهجور که شاید دایره لغات پدر و مادرها را گسترش می‌دهد، اما به درد کودک نمی‌خورد. لحن آهنگین روایت م. آزاد، شاید این احساس را برانگیزاند که احتیاج به کلمات باستانی دارد، اما باید دانست که کارکرد زبان در داستان

دارم، قهرمان قصه یعنی خاله سوسکه را و حاجی رمضون. این مقصد نهایی خاله سوسکه را به خاطر دارم و به غیر از این‌ها نوار قصه‌ای یاد می‌آید که در کودکی‌ام، بارها گوش کرده‌ام؛ قصه خاله سوسکه. احتمالاً همه این حوادث برای شما هم اتفاق افتاده، با تغییرات جزئی مثل شنیدن قصه با صدای مادران یا مادر بزرگ‌تان؛ بستگی به همه‌گیری نوار کاست در دوران کودکی‌تان دارد. آن چیزی که اهمیت دارد، این است که همه ما روزی این قصه را شنیده‌ایم و یا در حافظه تاریخی‌مان ثبت شده. پس چه چیزی باعث می‌شود تا دوباره این کتاب نوشته شود؟

م. آزاد، تجربه سرودن دوباره لی لی لی لی حوضک را دارد؛ تجربه‌ای ناموفق که هرکسی را از تجربه مجدد در ادبیات عامه باز می‌دارد، غیر از محمود مشرف آزاد تهرانی. تجربه هیچ وقت به درد این نمی‌خورد که آدم تجربه دیگری نکند. بنابراین، م. آزاد این بار روایتگر داستان از پیش شنیده‌ای است که نمی‌دانم چرا بی‌هیچ دلیلی، در ذهن همه‌مان طرح کلی‌اش وجود دارد. سختی کار آن جا عیان می‌شود که هرکسی چشم‌هایش را ببندد و فکر کند خاله سوسکه چه طور به وصال آقاموشه رسیده، آن وقت است که می‌بندد هر کدام‌مان روایت پایانی را خودمان به شیوه‌ای پرداخت کرده‌ایم.

دلایل زیادی برای نوشتن روی این کتاب داشتیم، از ارسال تا حالا اما ننوشتیم، نمی‌دانم شاید چون نوشتن نقد روی کتاب کودک را بی‌ثمر می‌دانم. ما حلقه گمشده‌ای نیستیم، نقد رابط مفقود نیست. آن چیزی که در چرخه تولید کتاب کودک بی‌ثمر است نقد است. مبانی تئوریک به چه کار نویسنده یا تصویرگر می‌آید. اصلاً مگر با بخشودگی مالیاتی ۱۶ درصدی کارخانجات دیگر کتاب کودک به دست کودکان می‌رسد. از چند هزار شمارگان کتاب‌های کودک (که بالاترین رقم شمارگان کتاب را دارد) چند ده تا به دست کودکی می‌رسد که بخواند یا برایش بخوانند. فکر می‌کنم در جریان منتقد در تولید کتاب کودک، بی‌اثرتر از همیشه شده؛ نه مثل کتاب بزرگسال، جایزه‌ها موجب جهش فروش اثری می‌شود، نه مخالفت و موافقت منتقدان، به کتابی ارج و قربی می‌دهد یا بی‌اثرش می‌کند. در جریان تولید کتاب کودک، تنها چیزی که مؤثر است، پول است و احتمالاً این محکم‌ترین دلیلی است که من نقد می‌نویسم.

داستان تکراری، روایت مکرر

این داستان خاله سوسکه را چندین بار شنیده‌ام؛ از وقتی که یادم نمی‌آید کی و آن قدر شنیده‌ام که حتی یادم نمی‌آید اصل داستان چی بود. پی‌رنگی محو از کل داستان را به خاطر

زبان که به عنوان عنصر اولیه متن، همیشه در کار کودک لحنی آسان گیر دارد و بر رسانگی اش تأکید می شود، در روایت م. آزاد و جوهی متفاوت دارد. زبانی نه مفخم، اما مهجور که شاید دایره لغات پدر و مادرها را گسترش می دهد، اما به درد کودک نمی خورد

کودک، ابزاری است سهل و ممتنع که با یک حرف ربط، تبدیل به چیزی پرگو و اضافی و با یک انتخاب غلط، به چیزی مخوف و بازدارنده تبدیل می شود.

این شمشیر دو لب ارتباطی، برای کودک وسیله شناخت است که در هر مرحله ای که از درک آن عاجز باشد، فاصله عمیق آن را با دنیای اطراف احساس می کند. قصد تبلیغ زبان معنا محور نیست. حتی نمی خواهیم بگویم در ادبیات کودک، زبان وظیفه رسانش معنا را دارد، بلکه می خواهیم پیوستگی زبان به معنا را در ادبیات کودک نشان بدهیم. اگر ادبیات بزرگسال مدرن، معنی باخستگی را هدف قرار می دهد، می خواهد ضدمعنا یا بی معنا باشد، اما سایه معنا در ادبیات کودک، همواره سنگینی می کند و هر چیزی که رابطه زبان و معنا را قطع کند، عاملی بازدارنده در ارتباط کودک با متن است؛ چه این عامل استفاده از زبان آرکائیک باشد، چه استفاده از زبان عام.

محدودیت های زبان کودک را نه از طریق تزریق کلمات در سنین دبستان می شود حل کرد، نه از طریق پانویس. این روندی تدریجی و کند است. کودک با گسترش حواس و کاربری کلمات است که معنای شان را می فهمد.

اگر این اتفاق زودتر بیفتد، تنها کودکانی پیش رس داریم؛ مثل «تیدودور مک آردل» ده ساله در داستان «تدی» سالینجر که دنبال معنی لغات ذات الکلیه، بیور، اسب پیشکشی، اتحاد مثلث و دغل می گردد که اگر پیدا کند، با آن ها کدام جمله ای را می خواهد به کسی بگوید؟ و این زبان عاریتی که روایت م. آزاد برای کودک می سازد، به رتق کدام امور او می پردازد؟ به غیر از این، کهنه گرایی زبانی در روایتی برای کودک امروز، کاملاً بی معنا است. اگر جایی در آن ور آب ها، داستان فولکلوریک را

برای کودکان بازنویسی می کنند، قصدشان پیوستگی فرهنگی است که احتمال دارد به سبب کهنگی زبان از بین برود؛ یعنی دلیل اصلی بازنویسی ها، هم شکلی زبان روایتی کهن با روزگاری نوست که اگر خواننده امروزی، معنی «بستو» را نمی داند، برایش بنویسند «قوطی» یا نمی دانم هر چیزی که امروزی است و برای مخاطب کودک امروزی معنی می دهد. اگر قرار باشد متنی کهن، به شیوه ای کهن روایت شود، چه احتیاجی به راوی امروزی دارد؟

استعاره تصویرها

مرتضی زاهدی، تجربه تصویرکردن لی لی حوضک را دارد؛ تجربه ای موفق در شخصیت پردازی و تجربه ای ناموفق در فضا سازی داستان. تجربه ای که باید به کار او بیاید تا در کتاب دیگری که به فرهنگ عامه ربط دارد، بتواند فضایی همپای شخصیت هایش بسازد؛ تجربه ای که به کار او نیامده. هر چند گرفتن پلاک طلائی از بولونبای ۲۰۰۳، باید نوشتن در مورد این تصاویر را سخت کند، اما شاید جالب باشد که انتخاب و دادن این جایزه، برای چند فرم از کتاب بوده، نه کلیت آن و این باعث می شود جرأت بیشتری برای نقد تصاویر داشته باشم.

خاله سوسکه، این موجودی که نماینده زن قجری است، احتمالاً با آن پیرهن گلی، چادر یزدی و کفش قرمز، در سفری برای پیدا کردن رخت و پخت (شوهر کردن به مش رضون)، عازم همدان می شود و خواستگارهای زیادی را از سر می گذراند (می توانم بگویم به سفری اودیسه وار می رود، اما از این ترکیب بی معنای دستمالی شده، در هر سفری استفاده نمی کنم. خاله سوسکه به سفری می رود تا معنای استعاری حرکت مکانی را نشان بدهد؛ حرکتی

که موجب اتفاق می شود. اتفاقاتی که در هنگام سکون نمی افتادند) و در این سفر است که فضا سازی به کار داستان می آید. سفر از گودالی ناهموار به همدان، و به همه این ها زمان روایت داستان را اضافه کنید؛ یعنی تصویرها باید زمان واقعه را هم نشان بدهند. اما چیزهایی که در تصویرهای این کتاب می بینید:

- ۱- مادر خاله سوسکه، با عصایی و عینکی به نشانه پیری
- ۲- خاله سوسکه کفش قرمزی، با روبانی قرمز به موهایش
- ۳- کفش دوزکی در دکان کفاشی
- ۴- هزارپایی با دویست و بیست و دوپا
- ۵- عنکبوتی در کارگاه تارتنی
- ۶- چرخ ریسکی در حال نخ ریزی
- ۷- مردی سوار ماشین
- ۸- آقا موشه در دکان حاجی رضون
- ۹- آقا موشه و خاله سوسکه، در لباس

عروس و داماد

- ۱۰- خاله سوسکه و مادرش، با بچه سوسک های تازه به دنیا آمده

صورت کردن این تصاویر، نشان می دهد که شخصیت ها محور همه تصویرها هستند و اگر لکه ابری، خانه ای، درختی در تصویر آمده، چیزی در حاشیه است یا چیزی صرفاً پرکننده که نقشی توصیفی و توضیحی ندارد. اما نکته مهم تر، این است که تصاویر به زمان روایت وفادار نیستند (آیا وفاداری در تصویرگری، صفتی خوب است؟ اگر تصویرگر به قصه وفادار بماند درست تر عمل کرده؟ کارکرد تصویر برای قصه نقشی توضیحی نیست، تصویر وظیفه تشریح قصه به شکلی بصری را ندارد، تصویرها قرار است تخیلی را موجب شوند که از کلمات، روایتی خواب گونه می سازد. شاید از هر تابلوی مارک شاگال بشود قصه ای ساخت و

به غیر از عامل زبان، راوی دانای کل، یکی از کهن‌الگوهای شیوه‌های روایت است. شاید اول شخص شدن، یا دانای کل محدود شدن راوی، باعث می‌شد روح زمانه در این روایت، بازخوانده، دمیده شود

هرکدام مان قصه‌ای دیگرتر بسازیم. اما وقتی کلمات را محور تصویرهایی قرار می‌دهیم، آن وقت محدودیتی که تصویرها می‌سازند، غیرقابل اجتناب است: رابطه‌ای دوگانه بین کلمات و تصویر. ساده این که تا وقتی داستانی را تصویر نکرده‌ایم، می‌شود هرجوری آن را خیال کرد، اما به محض تصویر شدن، تنها در محدوده تصاویر، خیال می‌شود. تصویرگر می‌خواهد تخیل کودک را فعال کند، می‌خواهد به او جنبه‌هایی از داستان را نشان بدهد که ندیده، اما با تصویرهایش دارد او را به سمت چیزی می‌برد که غیرقابل تفکیک از قصه است. از این به بعد، شخصیت‌های زاهدی هستند که در قصه خاله سوسکه می‌آیند و می‌روند، نه تخیلی که من وقتی صدای قصه‌گو را از نوار کاست می‌شنیدم. حالا تصویرها جای چیزهایی را گرفته‌اند که می‌توانستند چیزهای دیگری باشند).

بعد از این پرائتر طولانی و شرح رابطه عشق و نفرت تخیل و تصویر، باید بیرسم آیا تصور آن چیزی که در قصه، بازار شلوغ شهر همدان است، مردی سوار ماشین می‌تواند باشد؟ آیا زمان روایت داستان، با طراحی ماشین مطابقت دارد؟ قصدم این نیست که بگویم ماشین، آن موقع (یعنی زمان روایت داستان) وجود نداشته، پس نباید طراحی می‌شده؛ می‌خواهم بگویم که یکی از عنصرهای روایت، زمان است و این زمان بین تصاویر و کلمات دوگانه است. البته، شاید من این چیزها را روی آگاهی بیست و پنج سالگی‌ام می‌گویم و کودک نداند، اما دوگانگی بین متن و تصویر وجود دارد، چه انگیزاننده تخیل باشد، چه سرکوب‌گر. شاید باید بگویم آن نقشی را که بر عهده م. آزاد، به عنوان امروزی‌کننده داستان بوده، مرتضی زاهدی انجام داده، او داستان را امروزی کرده؛ هرچند در این راه، زمان روایت را قربانی کرده است.

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، ضعف بارز زاهدی در فضاسازی است. تصویرهای کتاب خاله سوسکه، کاراکتر محور است و خانه‌ها و درخت‌ها و کلاغ‌ها، همه در خدمت ترکیب‌بندی هرکدام از فرم‌ها هستند. شاید زاهدی فکر می‌کند که قدرت شخصیت‌هایی که خلق می‌کند، تمام صفحه را تحت شعاع قرار می‌دهد، اما باید گفت که تصویرهای زاهدی، کاراکترهایی قدرتمند در صفحه‌ای تخت و بی‌روح هستند و این باعث شده تا روایت تصویری اثر، به گزارشی از شخصیت‌ها محدود شود.

صدایی که مرا می‌خواند

چیزی که مرا صدا می‌کند تا روی این کتاب نقد بنویسم، جایزه پلاک طلایی برای تصویرگری کتاب «خاله سوسکه کجا می‌ری؟» نیست. م. آزاد هم نیست. حتی این که نشر ماه ریز (به عنوان یکی از بهترین ناشران کتاب کودک) دیگر قصد چاپ کتاب کودک را ندارد هم نیست. پول هم نیست. آن صدای اصلی، از کاستی شکسته و نوار پاره شده‌ای می‌آید؛ صدایی از کودکی‌ام که خاله سوسکه پیرهن زری را به شوهری مش‌رمضون می‌فرستد. می‌خواهم کودکان این سرزمین که تحت همه جور بی‌عدالتی هستند، لااقل قصه‌هاشان را داشته باشند. اگر پدر و مادر کارمندشان وقت نمی‌کنند چیزی برایشان بخوانند. آن‌ها بتوانند نقاشی‌های این کتاب را نشان بدهند و قصه‌ای برای خودشان تعریف کنند. اگر در آپارتمان چنددرچند متری نمی‌توانند بروند، اگر نمی‌توانند به مسافرت بروند، اگر سینمای کودک نداریم، اگر در مدرسه‌ها به شکلی بدوی تدریس می‌شود، اگر کتاب‌های درسی خشک، بی‌روح و آزاردهنده هستند، کودکان ما قصه‌های خودشان را

داشته باشند. و شاید این همه انتظار از کتاب، باعث شده هیچ اثری راضی‌ام نکند. کتاب‌هایی که بار همه بی‌عدالتی‌های ما نسبت به کودکان مان را بر دوش می‌کشند، باید فوق‌العاده باشند.

روایت اول شخص

نمی‌دانم چرا در این آداپتاسیون یا اقتباس ادبی صورت گرفته، راوی داستان تغییر نکرده؟ به غیر از عامل زبان، راوی دانای کل، یکی از کهن‌الگوهای شیوه‌های روایت است. شاید اول شخص شدن، یا دانای کل محدود شدن راوی، باعث می‌شد روح زمانه در این روایت، بازخوانده، دمیده شود. اگر خاله سوسکه، داستانش را خودش روایت می‌کرد و تبدیل به قهرمانی هم‌ذات‌پندار می‌شد، احتمالاً شرایط رقابت قصه با محصولات جدیدتری مثل سینما را فراهم می‌کرد، اما افسوس که راوی هیچ نیازی برای به‌روز کردن و قابل استفاده کردن قصه، برای کودک امروزی نمی‌بیند. او قصه‌ای که شنیده، باز تولید می‌کند؛ عین به عین با کمی قلمبگی کلمات که از آدم‌های بزرگسالی که دنیای کودکان را از بالا می‌بینند، هیچ بعید نیست. برای روایت داستانی کودک‌پسند، باید بسیار شبیه نقالان، هیجان و حس همذات‌پنداری کودک را تحریک کرد. راوی به قصه‌ای که تعریف می‌کند، باید همان قدر نزدیک باشد که به قهرمان‌هایش. اگر روزگاری، نقالان از لحن و دست و بدن استفاده می‌کردند، امروز تصویر به کمک کتاب‌ها آمده، اما هنوز هیچ چیزی پیدا نشده که بتواند جای روایت اول شخص را بگیرد؛ زاویه‌ای که همراهان می‌کند و با قصه می‌برد راوی این قصه، احتیاج داشت که کمی به دنیای کودکان نزدیک‌تر باشد.